



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی
www.roshdmag.ir

مجله‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی ویژه‌ی آمادگی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول دبستان

دوره‌ی بیست و ششم • شماره‌ی پی‌درپی ۲۰۹ • مهر ۱۳۹۸ • ۳۲ صفحه • ۲۱۰۰۰ ریال

کودک

رشد



ISSN: 1606-9234

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

کودک رشد



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

رشد کودک • شماره ۱

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
ویژه‌ی آمادگی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول دبستان

دوره‌ی بیست و ششم • مهر ۱۳۹۸
شماره‌ی پی درپی ۲۰۹

مدیر مسئول: دکتر مسعود فیاضی

سر دبیر: مهری ماهوتی

مدیر داخلی: مریم سعیدخواه

طراح گرافیک: روشنک فتحی

ویراستار: شراره وظیفه‌شناس

۱ یک راز کوچک

۲ این چند روز

۳ شعر

۴ نامه‌ی اول

۵ نی‌نی مورچه

۶ آبپاش

۸ شعر

۱۰ گامبولی کجا؟

۱۲ فرار کن، فرار کن!

۱۴ سَبک، سَنگین

۱۶ سایه نرو

۱۸ دنبالِ هم

۲۰ رَدِّ پا بازی

۲۱ فوتم کن

۲۲ کلاسِ اولی‌ها

۲۳ روباه گلی

۲۴ دلم تنگ شده

۲۶ سُرُره‌ی ناتمام

۲۷ حمامِ کرگدنی

۲۸ بازی و سرگرمی

۳۰ سرزمین نقاشی

۳۲ گدام زودتر گرم می‌شود؟

نشانی: تهران، خیابان ایران‌شهر شمالی، شماره‌ی ۲۶۸، دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

صندوق پستی: ۶۵۸۸-۱۵۸۷۵، تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۰

خوانندگان رشد شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را

به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵

تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲، دورنگار: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸

پیام‌نگار: Koodak@roshdmag.ir

وبگاه: www.roshdmag.ir شماره‌گان: ۴۰۰۰۰۰

چاپ و توزیع: شرکت اُفتست

بعضی از مطالب مجله به صورت صوتی در دسترس شماست. کافی است تصویر QR-code را با گوشی هوشمندتان بخوانید. برای این کار می‌توانید از یک نرم افزار رایگان مانند QR code reader یا QR code scanner استفاده کنید.

اسم یکی از سوره‌های قرآن، فیل است. در این سوره می‌خوانیم که عده‌ای سوار بر فیل‌های بزرگ آمدند تا خانه‌ی کعبه را خراب کنند. به فرمان خدا، پرنده‌ها سنگ و گِل سفت شده بر سر آن‌ها ریختند و همه‌ی دشمنان را نابود کردند.



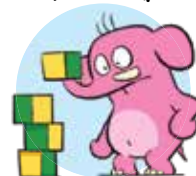
یک رازِ کوچک

● تصویرگر: نرگس دلاوری

سلام، دوست عزیزم
روز اول مدرسه خوش گذشت؟ کلاسِ دَرس و معلّم مهربانت را دیدی؟ کتاب‌ها و هم‌کلاسی‌هایت را دوست داشتی؟ خوش به حالت!
بگذار رازی را برایت بگویم من خیلی از مدرسه رفتن می‌ترسیدم. چرا؟ چون فکر می‌کردم، اگر خانم معلّم دیکته بگوید، من که بلد نیستم بنویسم.
نمی‌دانستم توی مدرسه، نوشتن را یاد می‌گیرم. نمی‌دانستم آن‌جا یک عالمه دوست پیدا می‌کنم. نمی‌دانستم زنگ تفریح، زنگ ورزش و بازی هم داریم. وای که مدرسه چه قدر خوب است!

مهری ماهوتی





۱۳ مهر روز پلیس

بابای من شجاعه و مهربون
منم می‌خوام پلیس بشم مثل اون



۱۶ مهر روز کودک

مبارکه مبارک
روز قشنگِ کودک

۲۶ مهر روز ورزش

خنده، بازی، ورزش
با من بیا نرمش



۲۷ مهر آربعین حسینی

۲۳ مهر روز عصای سفید
اگر تو دوستم باشی،
دنیا برایم روشن تر می‌شود.



۱۴ مهر شهادت امام حسن (ع)

یک کاسه نذری می‌برم
رویش نوشته، «یا حسن (ع)»



کوله

● سمیه بابایی

یک کوله با بارش
پُشت سر باباست
آماده است الآن
او هم سفر با ماست

چسبیده به بابا
خوش حال می آید
تا کربلا با ما
هر سال می آید



سیب

● سمیرا معتمد جلالی

خورشید خانم که آمد
صورتِ سیب را بوسید
لُپ‌های سیب گُلی شد
چون که خِجالت کشید



● تصویرگر: مرضیه قوامزاده



نامه‌ی اوّل

• کبری بابایی

خدا جان، سلام

خَرگوش‌های بازیگوش این طرف و آن طرف می‌روند. دنبال هویج و کاهو می‌گردند. زَرّافه‌های قَد بلند با گردن‌های درازشان توی جنگل قَدَم می‌زنند. برگ درخت‌ها را می‌خورند. نَهنگ‌های خیلی بزرگ توی دریا شنا می‌کنند. آن‌ها غذایشان را توی آب پیدا می‌کنند.

خدایا اگر دندان‌های خرگوش بزرگ نبود، چه‌طور هویج‌های خوش‌مزه را گاز می‌زد؟ اگر گردن زَرّافه بلند نبود. چه‌طور برگ‌های تازه را از شاخه‌های درخت می‌چید؟ اگر دریا خالی بود، نَهنگ گرسنه نمی‌ماند؟ خدای مهربانم می‌دانم که تو به فکر همه‌ی ما هستی. می‌دانم که نِعمت‌هایت هیچ وقت تمام نمی‌شوند. از تو ممنونم که این همه مهربانی.

هر موجود زنده‌ای که در زمین است، خدا روزی او را می‌دهد.

سوره‌ی هود، آیه‌ی ۶





نی نی مورچه

● کلر ژوبرت

بوی غذا کم کم توی لانه‌ی مورچه‌ها پیچید. نی نی مورچه گفت: «بچه‌ها بیاید بیرون... غذا!»
بچه مورچه‌ها با شادی از لانه بیرون دویدند. دانه‌ها را برداشتند و مشغول خوردن شدند.
فقط نی نی مورچه، تند و تند، دانه‌ها را روی پشتش گذاشته بود و بیرون می‌برد. مورچه‌ها با هم پیچ کردند: «نی نی مورچه کجا می‌رود؟ دانه‌ها را کجا قایم می‌کند؟»
نی نی مورچه که برگشت، پرسیدند: «باز هم می‌خواهی دانه ببری؟ مگر یک عالمه برای خودت جمع نکرده‌ای؟»
نی نی مورچه گفت: «ها؟ نه، نه! این‌ها را برای مورچه‌های زیر پله می‌برم. هنوز به همه‌شان نرسیده.»

بچه مورچه‌ها فریاد زدند: «همان بچه‌های غُرغُر؟»
همان بچه‌های جیغ جیغو؟»

نی نی مورچه خندید و گفت: «حیف است
ما سیر باشیم و آن‌ها گرسنه بمانند!»
نی نی مورچه یک دانه‌ی دیگر روی
پشتش گذاشت و رفت.

بچه مورچه‌ها هم هر کدام
یک دانه برداشتند و دنبال
نی نی مورچه راه افتادند.



آپاش

فرهاد آپاش را پُر از آب کرد. بعد به خودش گفت: «تنبل آقا، شیر آب را مُحکم ببند!»
مُواظِب باش آب روی زمین نریزد.»



فرهاد با آپاش سُرّاغ گُلدان ها رفت. به گلدان اوّلی آب داد. به خودش گفت: «تنبل آقا،
یک گلدان برای تو یک گلدان برای من.»



خودش که زرنگ آقا بود، یک در میان گلدان‌ها را آب داد. بعد با صدای بلند گفت: «تنبل آقا، چرا به گل‌های آب ندادی؟ این‌طوری پژمرده می‌شوند. ناراحت می‌شوند.» فرهاد به همه‌ی گلدان‌ها آب داد. بعد آبپاش را کنار گلدان گذاشت و گفت: «تنبل آقا، حالا برویم دست و صورتمان را بشوییم. تمیز که شدی به تو یاد می‌دهم چه‌طوری زرنگ آقا بشوی.» و تندی به طرف اتاق دوید. مادر از پنجره حرف‌های فرهاد را شنید. آهسته گفت: «آفرین به تو، زرنگ آقا!»



نقاشی‌ها

● خاتون حسنی

فصل تابستون گذشت

پاییز اومد توی دشت

زمین رو آب پاشی کرد

برگا رو نقاشی کرد

نقاشی‌ها رو باد بُرد

داد به یه بُزغاله خورد



بارون

● مریم هاشم‌پور

برگ و گل و جَوونه

بارونِ دونه دونه

بارون، تو خیلی خوبی

اما نیا تو خونه

آخ! اگه این‌جا بیای

قرشای ما تر می‌شه

بُرو به گل آب بده

این‌جوری بهتر می‌شه



پاستیلی

● مریم اسلامی

کاش تَن من پاستیلی بود
کِش می‌اومد دست و پاهام
این جوری قَدِّ من می‌شد
اندازه‌ی قَدِّ بابام

تصویرگر: فریبا اصلی



زود بیا

● طیبہ شامانی

من کوچیکم، من کوچیکم
دارم می‌گم با جیک جیکم:
«گُشنِمِه، آب و دون می‌خوام
آرژن و خُرده نون می‌خوام
چه کار کنم من ای خدا؟
مامان بیا، قُد قُد قُدا!»





گامبولی کجا؟

● سوسن طاق‌دیس

گامبولی گفت: «می‌خوام دنیا را بگردم. خودت گفتی دنیا خیلی قشنگ است.»

مامانِ گامبولی گفت: «نه جانم، نه عزیزم، الان چه وقت رفتن است؟ باید

برویم عسل بخوریم، مگر نمی‌بینی پاییز است؟»

گامبولی گفت: «خُب، پاییز است که پاییز باشد.»

مامانِ گامبولی گفت: «آنگورها رسیده‌اند، باید آنگور بخوریم.»

گامبولی آنگور خیلی دوست داشت. گفت: «وای... آنگور!» و دو قدم دوید

طرف مادرش، ولی... دلش دور دنیا می‌خواست.

دوباره گفت: «ولی...»

مامانِ گامبولی گفت: «تازه... نمی‌دانی، درخت گردو، بادام، پسته، همه‌شان

سر راهمان هستند.»

گامبولی پرسید: «بعدش چی؟»

مامانِ گامبولی گفت: «بعدش با هم می‌رویم توی غار و می‌خوابیم.»

گامبولی گفت: «می‌خوابیم؟ نه! من می‌خواهم دنیا را بگردم.»

مامانِ گامبولی گفت: «کاری ندارد، وقتی بیدار شدی، می‌رویم دنیا را

می‌گردیم.»

گامبولی پرسید: «صبح زود زود زود؟»

مامانِ گامبولی خندید و گفت: «بله، بهار که شد. صبح زود بیدار می‌شویم

و راه می‌افتیم.»

و با هم رفتند عسل بخورند.





فَرار کن، فَرار کن!

بازیگرها: سه کودک در نقش سه بچه موش

دو بچه موش وارد صحنه می‌شوند. دنبال هم می‌دوند و می‌چرخند. در حالی که صدای موش در می‌آورند.

دو بچه موش: «جیر جیر جیر! جیر جیر جیر.» بچه موش‌ها رو به بچه‌ها می‌ایستند. دست هم را می‌گیرند و بالا و پایین می‌پرند.

دو بچه موش: بچه‌ها شما هم با ما بخوانید. دست دست دست، پا پا، بشین زمین، پپر بالا. (۲ مرتبه) از بیرون صحنه صدایی می‌آید: میو! (خشمگین و ترسناک)

دو موش وحشت زده به بچه‌ها نگاه می‌کنند.

موش اولی (رو به بچه‌ها): شما هم شنیدید؟ کی بود؟ صدای چی بود؟

موش دوم: صدای ... صدای ... گربه بود.

– میو... (بلند و محکم)



موش اولی: بیا فرار کنیم. (رو به بچه‌ها) کجا برویم؟ از کدام طرف؟ از این طرف؟ یا آن طرف؟

موش دوّمی: نه، نه، نه، از آن طرف.

(موش‌ها دست هم را می‌کشند): بچه‌ها شما هم بگوئید، از این طرف یا آن طرف. (۲ مرتبه) دو بچه موش دنبال هم می‌دوند و می‌چرخند.

موش اولی: برویم توی یک سوراخ.

دوتایی به هم می‌خورند و می‌افتند.

دو بچه موش: آخ... آخ... آخ!

بچه موش سوّمی (وارد می‌شود): نترسید منم. موش کوچولو. ببینید چه صدای گربه در می‌آورم، میو!

دو بچه موش: صبر کن تا ببینی چه جوری حالت را جا می‌آوریم.

بچه موش سوّمی (رو به بچه‌ها): بمانم یا بروم؟ می‌روم، می‌روم.

در می‌روم یک جای بهتر می‌روم.

موش سوّمی از صحنه بیرون می‌دود.

دو بچه موش دنبال او دوان دوان بیرون می‌روند.





● مجید عمیق
● تصویرگر: گلنار ثروتیان

سَبُک، سَنَگین

باید به گُل‌ها آب بدهم. کاشکی یک آبپاش داشتیم!
چون این پارچ، خالی هم باشد سَنَگین است.



حالا پارچ سَنَگین تر شده است. امّا عیبی ندارد.
من زورم زیاد است.



به نَظرم این سَنَگین‌ترین
پارچ آب دنیاست.

لباس ورزشی را از کوله بیرون می آورم.
این طوری کوله ام سبک می شود. می توانم آن را روی پشتم
بیندازم و بدو بدو به مدرسه بروم.



این کتاب ها را هم امروز لازم ندارم.
آخیش! حالا کوله سبک تر شده است!



یک کوله ی خالی... چه عالی!
به نظرم این سبک ترین کوله ای است که
به مدرسه می رود. امروز فقط ورزش و
نقاشی داریم.



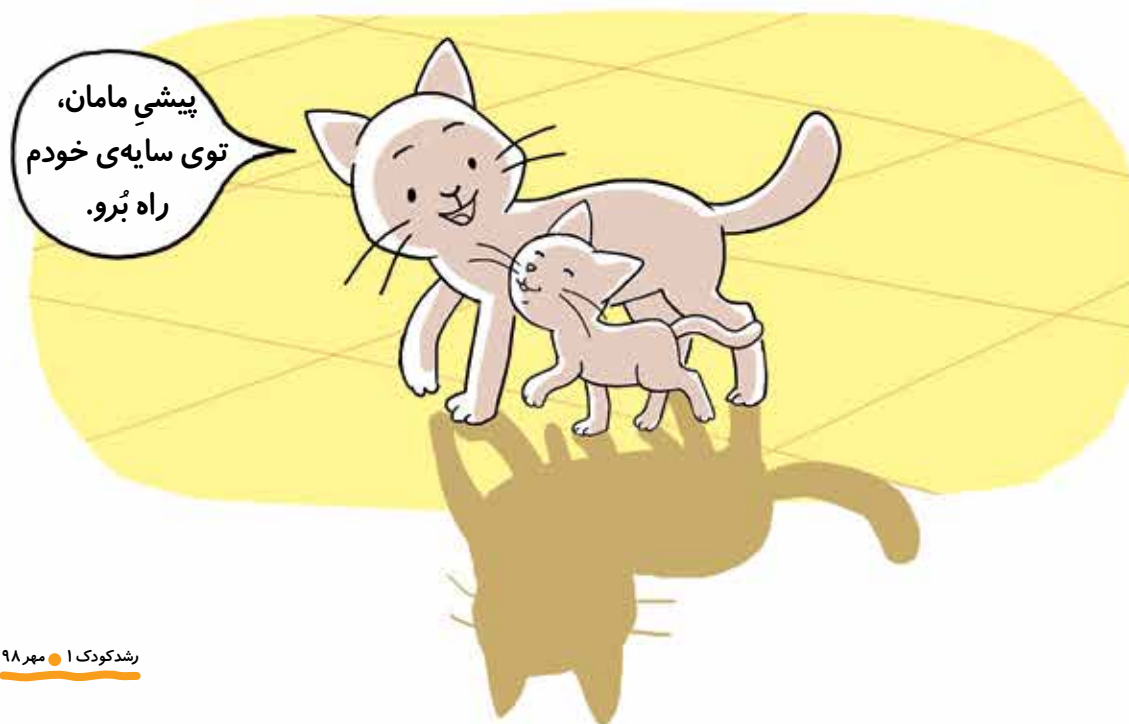
سایه نرو

قصه‌های دیدنی



بچه گربه گرمش بود. این ور آن ور دنبال سایه می‌گشت.







دُنْبَالِ هَم

● امیر شمس ● تصویرگر: سعیده کشاورز

پروانه نشسته بود روی گل سرخ. قورباغه او را دید، با خودش گفت: «آخ جان...
چه غذای خوش مزه‌ای!»
لک‌لک قورباغه را دید، با خودش گفت: «آخ جان... چه غذای چاق و چله‌ای!»
روبه، لک‌لک را دید: «آخ جان... چه غذای پا درازی!»
شیر، روبه را دید: «آخ جان... چه غذای چرب و نرمی!»



شکارچی شیر را دید. نشانه گرفت. خواست شلیک کند، مورچه او را دید: «من نمی‌گذارم!»



مورچه از پاچه‌ی شلوار شکارچی رفت تو و پای او را محکم گاز گرفت. شکارچی دردش آمد. داد کشید. دستش تکان خورد. تیر شلیک شد. از بَغلِ گوش شیر گذشت. شیر ترسید. به هوا پرید. غُرید: «وای... شکارچی!»

شیر فرار کرد. روباه شیر را دید، از جا پرید: «وای... شیر!»
روباه فرار کرد. لک‌لک، روباه را دید. زبانش بند آمد:
«وای... روباه... رو... رو... روباه!»

لک‌لک به هوا پرید.

قورباغه، لک‌لک را دید. داد کشید: «وای... لک‌لک!»

قورباغه توی آب پرید.

پروانه نفس راحتی کشید.

یکی از گلبرگ‌های گل سرخ را روی خودش کشید و خوابید.





رَدِّ پا بازی

● مریم سعیدخواه
● عکاس: اعظم لاریجانی

یک خط شروع داریم.

بازیکن‌ها به دو گروه تقسیم می‌شوند. همه، پشت خط شروع می‌ایستند. جلوی هر گروه، شکل چند رد پا را با گچ می‌کشیم. رد پاها جهت‌های مختلف دارند. باید به سمت جلو، پهلو یا برعکس باشند. بعضی جفت و بعضی تک هستند.

بازیکن‌ها به این حالت‌ها و جهت‌ها توجه می‌کنند. با صدای سوت، بازی شروع می‌شود. بازیکن‌های هر گروه باید به نوبت روی رد پاها بپرند. هر گروه تلاش می‌کند تا زودتر به رد پای آخری برسد.



فوتَم‌کُن

روی میز دو ردیف لیوان می‌گذاریم. لیوان‌ها را از آب پُر می‌کنیم. یک توپ تخم‌مرغی را روی اولین لیوان می‌گذاریم.

بازیکن‌ها، دو گروه می‌شوند. هر گروه پشت یک ردیف لیوان می‌ایستند.

با صدای سوت، بازی شروع می‌شود. هر بازیکن به نوبت جلو می‌آید.

توپ را فوت می‌کند و تا آخرین لیوان جلو می‌برد.

اگر توپ بیفتد باید آن را بردارد و توی لیوان اول بگذارد.

نفر بعدی از ابتدا به بازی ادامه می‌دهد. بازیکن‌ها باید با فوت

کردن، توپ را تا آخرین لیوان جلو ببرند.





کتاب‌های قشنگ برای کتاب‌خانه‌ی خودت



چشماتو آروم ببند

شاعر: طیبه شامانی

تصویرگر: شیما زارعی

ناشر: مهر زهرا (س)

تلفن: ۰۳۱-۴۲۶۱۸۸۷۱

بچه کانگورو، بچه ماهی، بچه موشه و... هم دوست دارند موقع خواب یکی برای آن‌ها لالایی بخواند. مثل این:

شب شده نی‌نی موشه زیر زمین خوابیده
تو خواب داره می‌خنده امشب چه خوابی دیده؟

یک، دو، سه چلیک

نویسنده: سمیرا قیومی

تصویرگر: مریم یکتا

ناشر: علمی فرهنگی

تلفن: ۰۲۱-۸۸۶۶۵۷۲۸-۹



قوربالو خیلی دلش می‌خواست بداند، وقتی بچه بود چه شکلی بود. مامان قوربالو گفت: «آقای لاک‌زادیان در عکاس‌خانه از او عکس گرفته است.»

قوربالو هم سوار دوچرخه‌اش شد و رفت عکاسی آقای لاک‌زادیان...

کلاس اولی‌ها

عباس قدیر محسنی • تصویرگر: الهه شریفی

استکان کوچولو یک کلاس اولی باهوش است. خوب می‌داند اگر همیشه صبحانه‌اش را درست و حسابی بخورد، درس‌هایش را بهتر می‌فهمد، می‌تواند خوب با دوستانش بازی کند و خسته نشود.

امروز هم صبح زود بیدار شده است تا اول صبحانه‌اش را بخورد. بعد به مدرسه برود.

نوش جان، استکان!





آمنه شکاری

عکاس: اعظم لاریجانی

روباه گلی



- ۱ با کمی گِل، یک گردالی دُرست می‌کنیم.
- ۲ با انگشت یک طَرَف آن را فشار می‌دهیم و یک سوراخ اندازه‌ی یک بند انگشت روی آن دُرست می‌کنیم.
- ۳ برای ساختن پوزه‌ی روباه، یک طرف توپ را با دو انگشت می‌کشیم و تیز می‌کنیم.
- ۴ با گِل، دو تا سه گوش درست می‌کنیم و به جای گوش می‌چسبانیم.
- ۵ سه تا گردالی کوچولوی گلی به جای چشم‌ها و دماغش می‌گذاریم. صبر می‌کنیم تا کله‌ی روباه خُشک شود. بعد با گواش یا آبرنگ، رنگش می‌کنیم.

بفرما این هم یک بَقه روباه قَشَنگ!





دِلَم تَنگ شده

من گربه کوچیکه هستم.
 مامان من معلّم مدرسه ی گربه هاست.
 من و مامان گربه هر روز صُبح از خواب
 بیدار می شویم و با هم به مدرسه
 می رویم.
 من شاگردِ مامان گربه هستم.

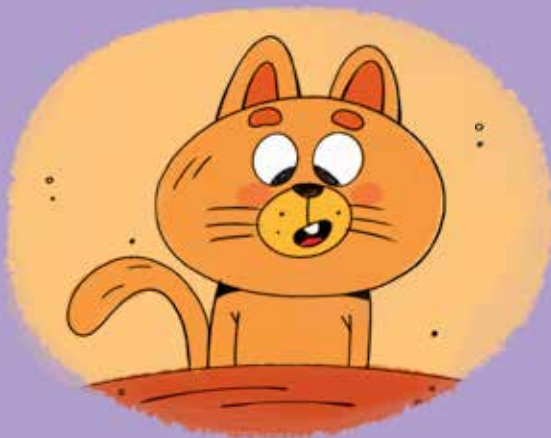


بچه گربه ی بَغَل دستی ام می گوید: «میو! یعنی
 من ناراحتم.»
 من هم می گویم: «میاو؟ یعنی چرا ناراحتی؟»
 بچه گربه می گوید: «میووو! میووو! میووو!»
 یعنی دلم برای مامانم تنگ شده.
 خوش به حال تو! چون مامانت این جاست.»
 بچه گربه غُصّه می خورد. من هم برایش
 غُصّه می خورم.



مامان گربه می آید و می گوید:
 «میو؟ یعنی بچه ها چی شده؟»





بچه گربه ی بغل دستی ام چیزی نمی گوید.
دُمش را جمع می کند و می گذارد زیر سرش.
من می گویم: «میوو..میوو..میوو؟ یعنی دلش
برای مامانش تنگ شده. حالا چه کار کند؟»

مامان من او را ناز می کند و می گوید: «میاااااا!
میوو! یعنی می دانم ناراحتی، اما من این جا
هستم. من مواظبتان هستم.»



من هم دُمش را ناز می کنم و می گویم:
«میووو! میووووو! یعنی شنیدی؟ مامان
من مواظب تو و بقیه ی بچه گربه ها هم
هست. بیا با هم بازی کنیم.»



وقتی کسی توی مدرسه دلش برای مامان یا بزرگ ترهایش تنگ می شود، چه کار کند؟
می تواند صبر کند تا به خانه برگردد.

می تواند.....

می تواند.....



سُرُره‌ی ناتمام

• حبیب یوسف زاده
• تصویرگر: فاطمه محمدعلی‌پور





● مهشید اژده فر
● تصویرگر: سولماز جوشقانی

حَمَامِ کرگدنی

پیشولی از دست مامانش فرار کرد. مامانش داد زد: «پیشولی، وقت حَمَامِ است. کجا می روی؟»
پیشولی به طرف جَنگل دوید. دوتا بچه کرگدن را دید که گِل بازی می کردند.
پیشولی گفت: «وای! چه کار می کنید؟»
بچه کرگدن ها گفتند: «حَمَامِ می کنیم.»
پیشولی گفت: چه حَمَامِ خوبی!
بعد شیرجه زد توی گِل ها. سه تایی توی آب و گِل قِل خوردند و خندیدند.
آخرش پیشولی خسته شد. شاد و خندان به طرفِ خانه راه افتاد.
اما کم کم کلاهش می خارید. گردنش می خارید. شکمش هم می خارید.
گریه اش گرفت. به طرف خانه دوید و مامانش را صدا زد.
مامانش تا او را دید، شروع کرد به لیسیدن پیشولی.
پیشولی فهمید که هر کس باید حَمَامِ خودش
را بکند. تازه حَمَامِ پیشولی خیلی هم
بهتر بود.

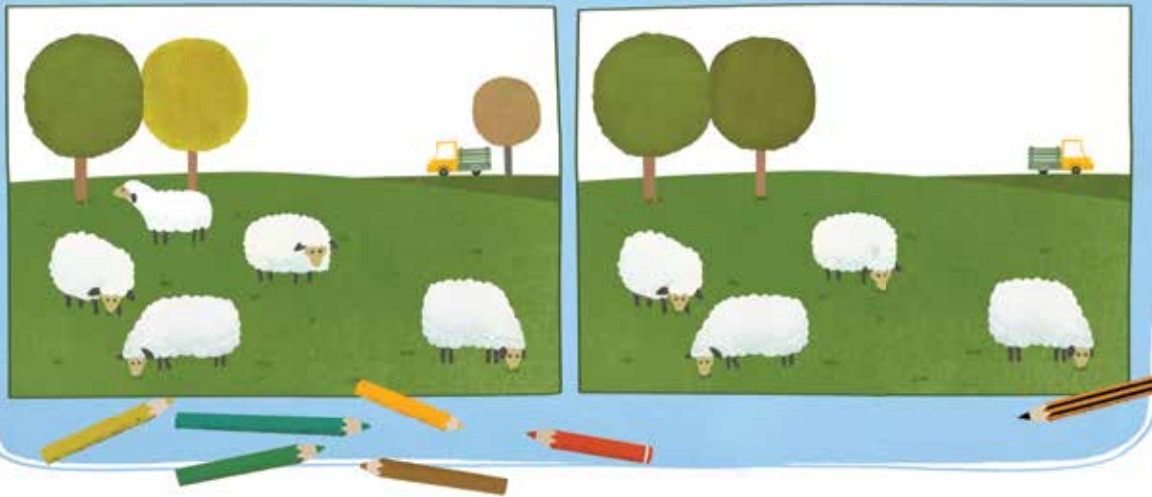




بچه‌ها دو تا نقاشی مثل هم کشیده‌اند، اما نقاشی‌هایشان پنج اختلاف دارد.
آنها را پیدا کن و دورشان خط بکش.

• طاهره خردور

• تصویرگر: مرتضی رخصت‌پناه



زباله‌های تر را از زباله‌های خشک جدا کن. با خط هر زباله را به سطل مربوط به خودش وصل کن.



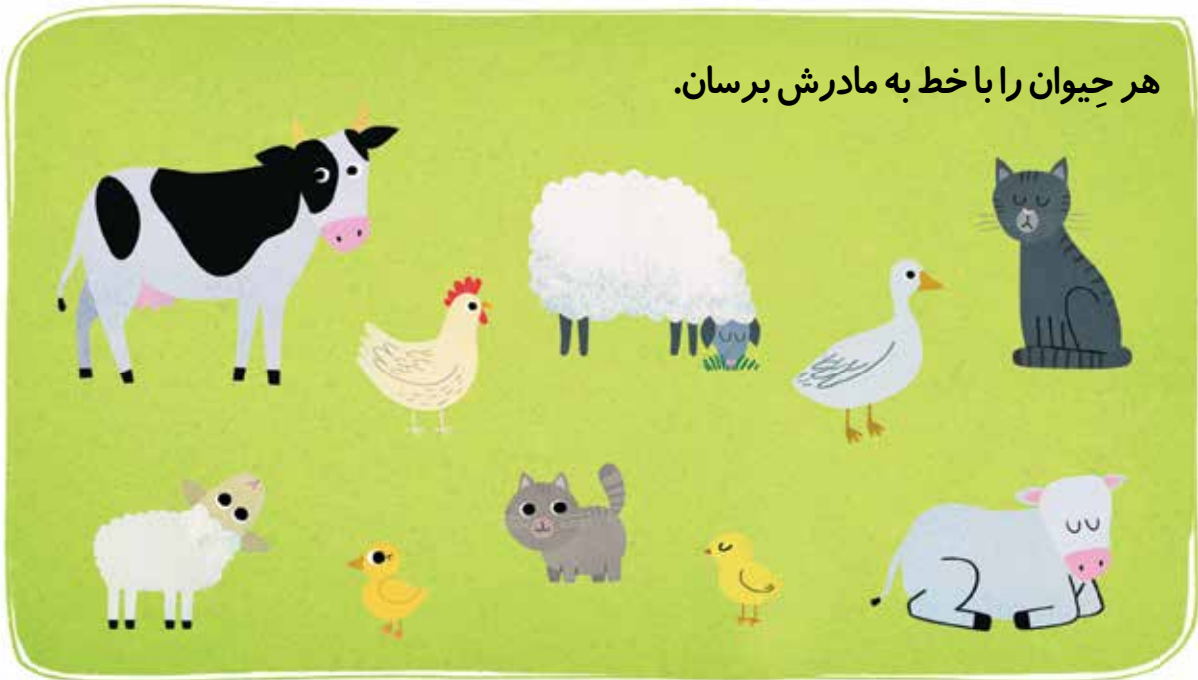
سام با خطّ راست چهار شکل کشیده است.
تو هم با خطّ راست یک شکل بکش.



به سمانه کمک کن تا دور وسایل شخصی خط بکشد.



هر حیوان را با خط به مادرش برسان.





سَرزمینِ نقاشی

● رویا صادقی

قار قار، خُبردار، پاییز رَسیده.

صدای کلاغ‌ها می‌آید؟ از کُجا؟ از نقاشی‌های شما!

شاهین غفوری آراء، از مینودشت



سید حسام‌الدین محمدی، پیش دبستانی از ماسال



خِش و خِش و خِش، صدای برگ‌های درخت به گوش می‌رسد، صدای خِش خِش برگ‌ها
از کُجا می‌آید؟ از نقاشی‌های شما!



طهورا راستی، کلاس اول از اصفهان



نیلوفر صادقی، کلاس اول از اصفهان





پاییز رَنگ‌های قَشَنگی آورده است. برو توی باغچه
و خوب نگاه کن. حالا بگو پاییز چه رنگ‌هایی برای
ما آورده است؟

نگار کاظمی پیش دبستانی از تهران



تلما محمد زاده، پیش دبستانی، از تهران



ایلیا رفیعی، پیش دبستانی از ماسال



تو هم می‌توانی صِداها و رَنگ‌های پاییز
را نقّاشی کنی و برای ما به نِشانی مَجَلّه
بِفرستی.

● با همکاری مرکز بررسی آثار کودکان و نوجوانان

گُدام زودتر گرم می‌شود؟



● نیره امانی ● تصویرگر: مهسا ولی‌زاده

وقتی هوا گرم می‌شود، بهتر است لباسِ روشن بپوشید. چرا؟
این آزمایش را انجام دهید تا دلیلش را بدانید.

وسایل لازم: لیوانِ شیشه‌ای (۲ عدد)، یک ورق کاغذ سفید، یک ورق کاغذ سیاه و چسب.

۱. کاغذ سفید را دور لیوان اول پیچید. کاغذ سیاه را دور لیوان دوم پیچید. به گُمک چسب، کاغذها را محکم کنید.

۲. لیوان‌ها را با آب پر کنید. هنگام ظهر دو لیوان را پشت پنجره، جلوی آفتاب بگذارید.



۳. دو ساعت صبر کنید.
حالا از آب هر دو لیوان بچشید.



گُدام
گرم‌تر است؟
چرا؟

میچ و موج

طرح و اجرا: سلمان طاهری



میهن زیبای ما ایرانِ ما



تصویرگر: شیدین شبنم

به این تصویر خوب نگاه کن. چه چیزهایی می بینی؟
این جا اُستان **بوشهر** است.

